



گفت و گو با «سهیل سُمی» دربارهٔ رمان «مرفی» نوشته «ساموئل بکت»

مظهر کمیک مردمانی بیگانه با خود

گروه فرهنگی: «سهیل سُمی» به‌تازگی دست به بازنگری ترجمه‌اش از رمان «مرفی»، نوشته «ساموئل بکت» زده که با همراهی نشر «ققنوس» در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. منتقدان، این رمان را از جهانی شبیه به جهان فکری و تجربیات شخصی نویسنده‌اش می‌دانند تا جایی که برخی معتقد به وجود خطوط موازی میان «مرفی» با زندگی این نویسنده ایرلندی هستند. بنابراین در مطالعه این کتاب، افزون بر مواجهه با مسائلی جهانشمول و داستانی خواندنی، فرصت خوبی هم برای آشنایی بهتر با خالقش پیدا خواهید کرد. سُمی، پیش‌تر کتاب‌های «مالوی»، «مالون می‌میرد» و «نام‌نابذیر» را از بکت ترجمه کرده، نویسنده‌ای که هر چند شهرتش بیش از همه به نمایشنامه نویسی‌اش گره خورده اما از رمان‌نویسان شاخص جهان نیز به شمار می‌آید. گفت‌وگوی امروزمان را دربارهٔ رمان «مرفی» و برخی فلسفه‌های محصور در آن با «سهیل سُمی»، مترجم ادبیات انگلیسی می‌خوانید.



■ کارنامه کاری شما به‌نام برزگانی همچون ساموئل بکت، اسکات فینزجرالد، مارگارت اتوود وایشی گورو گره خورده. در همین رابطه، قبل از هر سؤالی دربارهٔ چگونگی انتخاب آثار برای ترجمه بگویید؛ چه مینا و ملاکی در این رابطه دارید؟

غیر از مطالعه ادبیات از سن کم، رشته تحصیلی‌ام در دانشگاه هم ادبیات انگلیسی بوده است. از همین بابت واحدهای درسی‌ای را گذرانده‌ام که در شکل‌گیری نوع نگاهم به ادبیات مؤثر واقع شده‌اند و از بحث خوش، استاد‌های خوبی در آن دوره تدریس می‌کردند. این مسأله و همین‌طور پیشینه خودم باعث شده‌اند به متونی گرایش پیدا کنم که دغدغه زبان و رویکرد نسبت به زبان در آنها محسوس است. کاربرد زبان بخصوص آن‌گونه که در ادبیات انگلیسی می‌بینم سبب علاقه‌مندی‌ام به ترجمه آثاری شده که درک‌شان مستلزم وجود حساسیت نسبت به خود امر نوشتار است. مثلاً رمان‌هایی که وجه غالب در آنها صرفاً داستان‌گویی مستقیم و صرف و ساده نیست، این را می‌توان علاقه‌مندی به سبک قلمداد کرد. البته این تعبیر غلط‌انداز هم است چراکه ممکن است این تصور را القا کند که نویسندگان داستان‌گو با متن‌های سراسر سبک ندارند که به‌هیچ‌وجه تصور درستی نیست. پس اجازه به‌دید بگویم به کتاب‌هایی علاقه‌مندم که ترجمه‌شان به زبان مادری‌ام چالش برانگیز نباشد.

■ گذشته از نویسندگان شناخته‌شده‌ای که از آنان ترجمه کرده‌اید، ه‌رازگانی هم به‌سراغ نوشته‌های افرادی قرار گرفته که برای نخستین مرتبه به‌همت شما در اختیار مخاطبان ایرانی قرار گرفته‌اند؛ این مسأله در مواجهه با مخاطبان سبب افزایش حساسیت یا حتی نگرانی‌تان در مورد ترجمه نمی‌شود؟

نمی‌توان منکر این شد که تلاش برای معرفی نویسنده جدید از دریچه ترجمه همواره از برخی جهات نگران‌کننده است. این که آیا این نویسنده در میان خوانندگان‌مان اقبالی خواهد داشت. این مسأله بویژه در ارتباط با مترجمانی که این کار حرفه تخصصی‌شان به شمار می‌آید و منبع درآمد دیگری ندارند ممکن است گاهی ماهیت آزاددهنده‌ای پیدا کند. از طرف دیگر هر اثر

بکت در مقام نویسنده نسبت به مرفی همدلی آنچنان محسوسی نشان دهد. آن‌طور که این روزها مطرح‌شده شاید این خطوط موازی خیلی هم جالب نباشد. هرچند که به‌طور حتم برای کسانی که در پی درک و کشف خود بکت نیز هستند ممکن است جالب باشد.

■ شخصیت‌های این کتاب مجموعه‌ای از افراد طردشده و شکست‌خورده‌اند، افرادی که به حداقل‌ها چنگ می‌زنند و برای به دست آوردن کمترین‌ها باید تلاش زیادی کنند. آیا این شخصیت‌ها می‌توانند در نظر مخاطب دوست‌داشتنی باشند؟

شخصیت‌های مخلوق بکت در درام‌ها و بخصوص در رمان‌های او با بار چشمگیری از طنز و «گروتسک» طراحی شده‌اند. این طنز غریب که تا حد زیادی در آثار نویسندگان دیگر ایرلندی هم به چشم می‌خورد، سبب شده خواننده اغلب فاصله خودش را با این شخصیت‌ها در یاد داشته باشد. از سویی طنز موجود در اینها باعث یک‌ه شدن ماهیت شخصیت‌ها و جذابیت آنها هم شده. به‌عنوان نمونه در همان صفحه اول رمان مرفی، با مردی روبه‌رو می‌شوید که برای دستیابی به شناخت خود، خودش را به دستمال به صندلی بسته طوری که حتی نمی‌تواند تکان بخورد. این صحنه عجیب گروتسک است و گروتسک هم همیشه جذاب.

■ تلاش برای معرفی نویسنده جدید از دریچه ترجمه همواره از برخی جهات نگران‌کننده است. این که آیا این نویسنده در میان خوانندگان‌مان اقبالی خواهد داشت. این مسأله بویژه در ارتباط با مترجمانی که این کار حرفه تخصصی‌شان به شمار می‌آید و منبع درآمد دیگری ندارند ممکن است گاهی ماهیت آزاددهنده‌ای پیدا کند

■ بر اساس شناختی که از بکت دارید، به نظر‌تان خلق شخصیتی نظیر «مرفی» چه پیش‌زمینه‌ای داشته و بر اساس چه معیارهایی شکل گرفته است؟

راستش پیش‌زمینه خلق شخصیت مرفی شاید اوج دوره موسوم به مدرنیسم و بلوری‌شدن مفهوم هویت باشد. مرفی بعد از چاپ شدن رمان اولیس جویس نوشته شد. آن هم در دهایی ادبی‌ای که سایه «اولیس» بر آن بسیار سنگین‌تر از امروز بود. ■ آیا قرار است «مرفی» نماینده افراد خاصی از جامعه باشد؟

مرفی شاید به معنای مستقیم کلمه معرف یا نماینده طیف خاصی از جامعه نباشد اما مرفی در جامعه خرده‌بورژوازیکی از هزاران هزار نفر از ما انسان‌های امروز که، مستقیم و غیرمستقیم درگیرش هستیم در پی شناخت خویش است. پس شاید بشود گفت «مرفی» مظهر کمیک مردمانی است که سعی دارند خود را پیدا و برای زندگی‌شان ارزش پیدا کنند یا بسازند.

■ در رمان مرفی حتی با فلسفه نیز رویه‌رو می‌شویم. برای تحلیل و ارتباط‌گرفتن با این نوشته بکت به بر‌خورداری از دانش فلسفی نیاز است؟

آشنایی با فلسفه، یعنی دست‌کم در

حد آشنایی، سبب درک هرچه بیشتر آثار بکت می‌شود. چون در وهله اول رمان آکنده از اشارات فلسفی و تلمیح به فلان و بهمان فلسفی به اصطلاح معیار است. اما من تمام تلاش‌ام را کرده‌ام که برای خواننده احتمالاً ناآشنا با این عرصه هم در پانویس‌ها اطلاعات کمک‌حال بیاورم. البته حتم دارم که این تلاش کافی نبوده. فقط امیدوارم به خواننده کمک کند.

■ به نظر شما در چه بخش‌هایی می‌توان این نزدیکی اندیشه و فلسفه با داستان را مشاهده کرد؟ صحنه‌های ابتدایی اثر که با بستن جسم «مرفی» به صندلی آغاز می‌شود، یا بعدتر که در دیوانه‌خانه کار می‌کند یا صحبت با روان‌کاو و مشاور که در راستای تحلیل اندیشه‌های فلسفی موجود آن دوران است؟

رمان از همان آغاز با فلسفه دست‌به‌گریبان است، بخصوص با «خولینکس» که گویا بکت به آثار او توجه خاصی داشته. دوگانه جهان کبیر و صغیر یا همان میکروکزم و مکروکزم محسوس‌ترین عنصر نمایشگر این کلاف درهم پیچیده است. «مرفی» همیشه رمانی غریب باقی خواهد ماند، همیشه حضور خواهد

داشت و نزدیک شدن به بکت و مرفی مستلزم خواندن فلسفه است. البته این آشنایی کلید درک مرفی نیست چون مرفی نوشتار فلسفی نیست بلکه رمان است. نوشتار ادبی است، کلاف پیچیده فلسفی نیست. اما بستر اجتماعی و فکری در رمان مرفی، فلسفه است. همین انگیزه درک بیشتر آن ممکن است خواننده را دست‌کم به خواندن آثاری مثلاً از دکارت سوق دهد تا مثلاً بفهمد که خردگرایی چیست یا آن جمله معروف «می‌اندیشم پس هستم» در زمینه چه فلسفه‌ای بیان شده و واکنش بکت به این باور چیست.

■ برخی معتقدند برای تفسیر رفتار شخصیت‌های «مرفی» می‌توان به فلسفه‌های اندیشمندان همچون دکارت اشاره کرد، آنان را از این دریچه تحلیل کرد و به‌دنبال ارجاعاتش به متن‌های قدیمی و کلاسیک بود. آیا این روند به‌سادگی ممکن می‌شود یا نیاز به مطالعه و صرف انرژی فراوان دارد؟

آشنایی با اندیشه اندیشمندانی همچون فروید و دکارت هم در درک مرفی و هم در درک آثار دیگر بکت نقش بسزایی دارد. مسأله ناخودآگاهی و تیرگی در آثار بکت می‌فهماند که در این‌مورد منابع خیلی زیادی هم وجود دارد. با این‌حال رفتار

بکت شاید به معنای مستقیم کلمه معرف یا نماینده طیف خاصی از جامعه نباشد اما مرفی در جامعه خرده‌بورژوازیکی از هزاران هزار نفر از ما انسان‌های امروز که، مستقیم و غیرمستقیم درگیرش هستیم در پی شناخت خویش است. پس شاید بشود گفت «مرفی» مظهر کمیک مردمانی است که سعی دارند خود را پیدا و برای زندگی‌شان ارزش پیدا کنند یا بسازند.

■ در رمان مرفی حتی با فلسفه نیز رویه‌رو می‌شویم. برای تحلیل و ارتباط‌گرفتن با این نوشته بکت به بر‌خورداری از دانش فلسفی نیاز است؟

آشنایی با فلسفه، یعنی دست‌کم در

پژوهان اروپایی می‌گویند نوشته‌های بکت که سرانجام او را برنده جایزه ادبی نوبل کرد، انگار از درون آب‌های زلال چشمه‌های فرونی فوت در دابلین تراویده و به دریای زندگی پیوسته است.

ایون اوپر این تاریخ‌نگار ادبی هم درباره آبخورهای فکری بکت نوشته است: «بکت از مناظر زیبا و فضای حیاتی دابلین و سرزمین در برگیرنده آن الهام می‌گرفت که این بخصوص شامل گرانه‌های دون لوگو، کیلینی و سندی کوو می‌شود. قلب ادبی بکت در کوه‌های جادویی دابلین آرمیده است.»

■ در معیت پدر در کوهپایه‌ها

ساموئل از دوران کودکی و نوجوانی‌اش هر هفته در معیت پدرش به راهپیمایی در کوهپایه‌های استیلورگان و سندی‌فورد می‌پرداخت و بخشی از این مسیر، راهی بود که پدر وی برای رفتن به محل کارش باید هر روزه طی می‌کرد. خود ساموئل بکت در مصاحبه‌ای با «جیمز نولسام» گفته بود: «من و پدرم از مسیری می‌رفتیم که دور از جاده‌های اصلی و غرق شده در سیزی زیبایی منطقه و درون مزارع آرمیده بود.»

منابع الهامی از این دست سبب شده پژوهشگران ادبی کنکاش در نوشته‌های بکت را نوعی غوطه‌خوردن در آب‌های ناشناخته بدانند. یکی از آنها «برندان بیهان» است

جهان دیگر بکت



شادمان شکروری نویسنده مترجم و پژوهشگر ادبی

زمانی در بروکسل، برای یک نمایشنامه نویس انگلیسی اعتراف کردم که از نمایشنامه‌های بکت چیزی درک نمی‌کنم. حتی گستاخی به کار بردم و گفتم اساساً این نوع نگارش را نمی‌پسندم و مثلاً دست‌های آلوده سارتر را به مراتب به آن ترجیح می‌دهم. با مناعت طبیعی که داشت حرفم را شنید و گفت که البته به ظاهر هم می‌تواند چنین باشد. منتها شاید برای درک بهتر، بد نباشد بگویم جهان بکت را درک کنم. بعد هم با لیند گفت برای شما شرقی‌ها با سابقه‌ای که در فلسفه

و ادبیات و هنر دارید خیلی هم کار مشکلی نباید باشد. فکر می‌کنم برای رعایت ادب نگفته بود که هنوز از دانش کافی برخوردار نیستم و نباید قضاوت کنم. اما گذر زمان به همراه سیرکردن در زیست‌شناسی، فلسفه و بخصوص فلسفه علم و البته مقداری غور و تفحص در ادبیات امثال دونالد بارتملر و ج.د. سالینجر، به همراه بازبینی ادبیات استعاری کلاسیک فارسی سبب شد تا به صحت ادعای او پی بوم. نورمن هالند نیز به شکل دیگری به این مطلب اشاره کرد. در فرانسه با او که به نهایت صمیمی و خوش‌برخورد بود، گفت‌وگویی در باب ادبیات و زیست‌شناسی داشتم. تشویقم کرد که بگویم از منظر غیر علوم انسانی در ادبیات مرکزگریز ورود کنم. گذر زمان لازم بود که صحت گفته‌های او را نیز درک کنم.

در اینکه ادبیات بکت مال‌های از بی‌معنایی دارد تردیدی نیست. حالا درک می‌کنم که یک اندیشمند کل نگر، برای بیان هنری پیچیده‌ترین مسائل هستی‌شناسی از جمله زندگی و مرگ و ارتباط میان این دو، نمی‌تواند ادبیاتی غیر از این داشته باشد. کلام می‌باید به شکل دیگر به کار گرفته شود. از نوعی که به‌عنوان مثال در ادبیات به ظاهر غریب پیروان مکتب ذن نقل شده است. یعنی می‌باید از ورای تشنّت ظاهری به هسته اصلی وحدت بخش رسید. آنجا که دستگاه ذهنی انسان به دور از ادبیات کار می‌کند. ادبیّت پوششی بر عملکرد دستگاه ذهنی است و البته این پوشش می‌تواند از سیالیت ظاهری برخوردار باشد. بی‌تردید یافتن این هسته ثبات در جهان سیال و آشوبناک کلمات، دشوار است و علوم انسانی ابزار مناسبی برای رسیدن به آن نیست. همانگونه که نورمن هالند به درستی اشاره کرده بود، ورود در فضا و به قول برناردینا جان جهان دیگر، دور از جهان ادبیات نظری، روش منطقی‌تری به نظر می‌رسد.

با این رویکرد شاید هم جهان بکت در ذات خود جهان پیچیده‌ای نباشد. نمایش نیز مانند دیگر زیرشاخه‌های ادبیات خلاق، بر کلام تکیه دارد. ذات کلام ناقص و برش زننده است و تاکنون کلامی پدید نیامده که بتواند حقیقت را به تمامی در خود داشته باشد. کلام فریب‌دهنده است و چیض‌های کلامی نامتعارف، گاهی بیش از متعارف و مدون فرد را به سمت حقیقت راهنمایی می‌کند. از آن نوع کلام به ظاهر مبهم و فاقد دستور زبان متداول که پیروان برخی آیین‌های خاص مذهبی دارند. سکوت شاید با حذف جهان کلامی راهگشای دیگر به سمت حقیقت و خواندن آن از درون باشد. بکت هوشمندانه از این دوبهره گرفته است. می‌شود به این چیزهای دیگری را هم اضافه کرد. به‌عنوان مثال نگرشی تقلیل‌گرا برگزید و به این نتیجه رسید که کلام به ظاهر واگرایانه بکت در ذات خود اشاره به ثباتی دارد که هستی‌شناسی تا زمان حاضر از آن غافل مانده است. نقطه وحدت فیزیک و متافیزیک (آنچه بکت روی آن تأکید داشته است)، سوی ماده و انرژی چیزی به جز اطلاعات نیست. اطلاعات ازلی و ابدی هستند و مانند ماده و انرژی از شکلی به شکل دیگر بدل می‌شوند. فیزیک و متافیزیک همانند زندگی و مرگ چیزی جز جابه‌جایی در توزیع اطلاعات نیست و البته چون هیچ‌گاه با این دید به هسته اصلی حیات نگریسته نشده، نقش و نگار بیرونی مورد عنایت افراطی قرار گرفته که به تبع آن سیالیت‌های اطلاعات، نقشی سیال و غیرقابل درک دارد. گیرم مشابه آب باشد که در نگاه ظاهری سیال و لاجرم غیرقابل تبیین است. اما زمانی که رویکرد تقلیل‌گرا انتخاب شود و دو اتم هیدروژن و یک اتم اکسیژن با آرایش خاص مولکولی منتهی گردد، ثباتی در درک و تبیین ماهیتی به‌نام آب ایجاد شده است. بی‌تردید هنرمندان، دانشمندان هستی‌شناس نیستند. از احساس و بینش خود مایه می‌گیرند. برای آنچه در تغییر و تناقض مدام است البته که نمی‌توان قاعده‌ای آهنین وضع کرد. تنها می‌باید با بیانی هزل گونه به نمایش آن پرداخت. با شخصیت‌هایی که همانند ادراک و احساس خالق اثر از لایه‌های ظاهری، مبهم، شیخ مانند، غیرمتعارف و متناقض هستند. با این کل نگر و موهوم، هوشمند و البته زیبا نگریسته است. مهم نیست سه نفر با اسامی مبهم و نامتعارف، دفن شده در سه خمر خاکستر مردگان به هم چه می‌گویند، مهم واقعیتی به‌نام روشنائی است که زرف نگر و واکاونده است. به همان شکل که از عبارت مشهور تمام است می‌توان دریافت که هیچ چیز تمام نیست و نخواهد بود. منشأ جهان، حیات، فیزیک و متافیزیک ازلی و ابدی است. شاید این همه اشاراتی به جهان دیگر بکت باشد.

بله. نه تنها از ترجمه رمان مرفی، بلکه از انتخاب بکت برای ترجمه راضی هستم. هرچند همیشه افسوس‌ها با ما هستند. این باور که اگر به‌جای دیروز امروز شروع می‌کردم با درک بیشتر از بـا وظیفه‌ای که به گردن دارم چنین و چنان می‌کردم یا با خود آگاهی بیشتری کار می‌کردم. اگر در فلان و بهمان دوره از زندگی‌ای من این کار را شروع می‌کردم نتیجه‌ا که شاید بهتر می‌شد. با این‌حال خوشحالم که نثر داستانی بکت امروز نسبت به گذشته بیشتر خوانده شده و می‌شود.

■ در جوار بزرگان

بکت در ۲۲ دسامبر ۱۹۸۹ چشم از جهان بست و این شش ماه پس از مرگ سوزان، همسر محبوب سال‌های طولانی‌اش روی داد. حالا سال‌هاست که هر دو در کنار هم در آرامگاه «مونث پارناسه»، شهر پاریس که بیشتر اوقات زندگی‌اش را در آن گذراند، دفن هستند. مقبره آنها در مجاورت محل دفن مشاهیر فرانسوی مانند «سیمون دوویر»، «فئال بودلر» و «سرژ گینزبورگ» منحصراً به فرد و انگاره‌های فرهنگی ایرلند، هرگز تسلیم محض آن نشد و به‌جای این که نویسنده‌ای سراسر ایرلندی باشد، یک مرد ایرلندی صاحب گرایش‌های قاره‌ای (اروپایی) و دغدغه‌های فرامرزنی بود. او با تجربیات بشری و آموزه‌های کمتر از فقر می‌گفت و همچنین رنجی که از یاد بردن این اصول توسط برخی افراد و ملل ایجاد می‌کرد. او با فقر امکانات هم می‌نوشت اما این عارضه برای وی اهمیتی کمتر از خود در متن فرهنگی داشت. نگاه سیاسی بکت به مسائل موجود البته تا آخرین روز حیات وی را ترک نکرد و در همین خصوص از او در یک کتاب بیوگرافی به قلم «جان هرینگتون» نقل شده است: «دولت انگلیس ما را به سوی زندگی باری به‌هرجهت سوق داده و کلیسای کاتولیک هم قدمی برای نجات ما برد نداشته است.»

* منابع: Independent Times

■ در جوار بزرگان

بکت در ۲۲ دسامبر ۱۹۸۹ چشم از جهان بست و این شش ماه پس از مرگ سوزان، همسر محبوب سال‌های طولانی‌اش روی داد. حالا سال‌هاست که هر دو در کنار هم در آرامگاه «مونث پارناسه»، شهر پاریس که بیشتر اوقات زندگی‌اش را در آن گذراند، دفن هستند. مقبره آنها در مجاورت محل

■ تحمیل یک زندگی باری به هرجهت

بکت در عین الهام گرفتن از مشخصه‌های منحصراً به فرد و انگاره‌های فرهنگی ایرلند، هرگز تسلیم محض آن نشد و به‌جای این که نویسنده‌ای سراسر ایرلندی باشد، یک مرد ایرلندی صاحب گرایش‌های قاره‌ای (اروپایی) و دغدغه‌های فرامرزنی بود. او با تجربیات بشری و آموزه‌های کمتر از فقر می‌گفت و همچنین رنجی که از یاد بردن این اصول توسط برخی افراد و ملل ایجاد می‌کرد. او با فقر امکانات هم می‌نوشت اما این عارضه برای وی اهمیتی کمتر از خود در متن فرهنگی داشت. نگاه سیاسی بکت به مسائل موجود البته تا آخرین روز حیات وی را ترک نکرد و در همین خصوص از او در یک کتاب بیوگرافی به قلم «جان هرینگتون» نقل شده است: «دولت انگلیس ما را به سوی زندگی باری به‌هرجهت سوق داده و کلیسای کاتولیک هم قدمی برای نجات ما برد نداشته است.»



وسایل روحانی خیرنگار